

آچمزشدها

لہٰ میں اپنے بھائیوں کے ساتھ  
کام کر رہا تھا جس کے بعد  
اویسی کے پاس آئے  
اور اپنے بھائیوں کے ساتھ  
کام کر رہا تھا جس کے بعد  
اویسی کے پاس آئے  
اور اپنے بھائیوں کے ساتھ  
کام کر رہا تھا جس کے بعد  
اویسی کے پاس آئے

پیمان فیوضات



## فهرست

|     |   |
|-----|---|
| ۷   | آچمزشده‌ها                                    |
| ۴۳  | شام آخر                                       |
| ۴۹  | از لب جاده                                    |
| ۵۹  | آریایی در مه                                  |
| ۷۵  | عقرب توی پوتین                                |
| ۸۷  | شاعر و شوالیه‌های جوادیه                      |
| ۹۹  | کوتاه‌ترین داستان                             |
| ۱۱۱ | انتخاب واحد ترم تابستان در دانشگاه تهران-جنوب |
| ۱۲۱ | تنگنا   |

آچمزشده‌ها

برای اولین بار در طول چند ماه اخیر از «سگپز» صدایی بیرون نمی‌آمد. آدمهای محله که از خیابان می‌گذشتند، کنگکاو می‌شدند. گوش‌هایشان را تیز می‌کردند بلکه صدایی بشنوند و با نگرانی، ساندویچی خاموش را نگاه می‌کردند. صاحب آن‌جا، «قاسم ساندویچی»، نه تنها ضبط صوتی، که حتی نخل سبز و زرد چشمکزن روی شیشه را هم — که در واقع لامپ‌های نئون رنگارانگ پیچ و تاب خورده‌ای از شاهکارهای داوود فلورست بود — خاموش کرده بود؛ حتی تابلوی «ساندویچی جزیره» هم خاموش بود؛ و این‌ها همه به این معنی بود که کسی حق ورود به سگپز را ندارد؛ یعنی آن‌جا به دلیل جلسه فوق العاده بروجقه‌های محله — قاسم ساندویچی، داوود فلورست، قیصر، مهرداد چکش، دوقلوها و دیگران — تعطیل است و این‌ها هم یعنی دردرسراهی جدید برای محله.